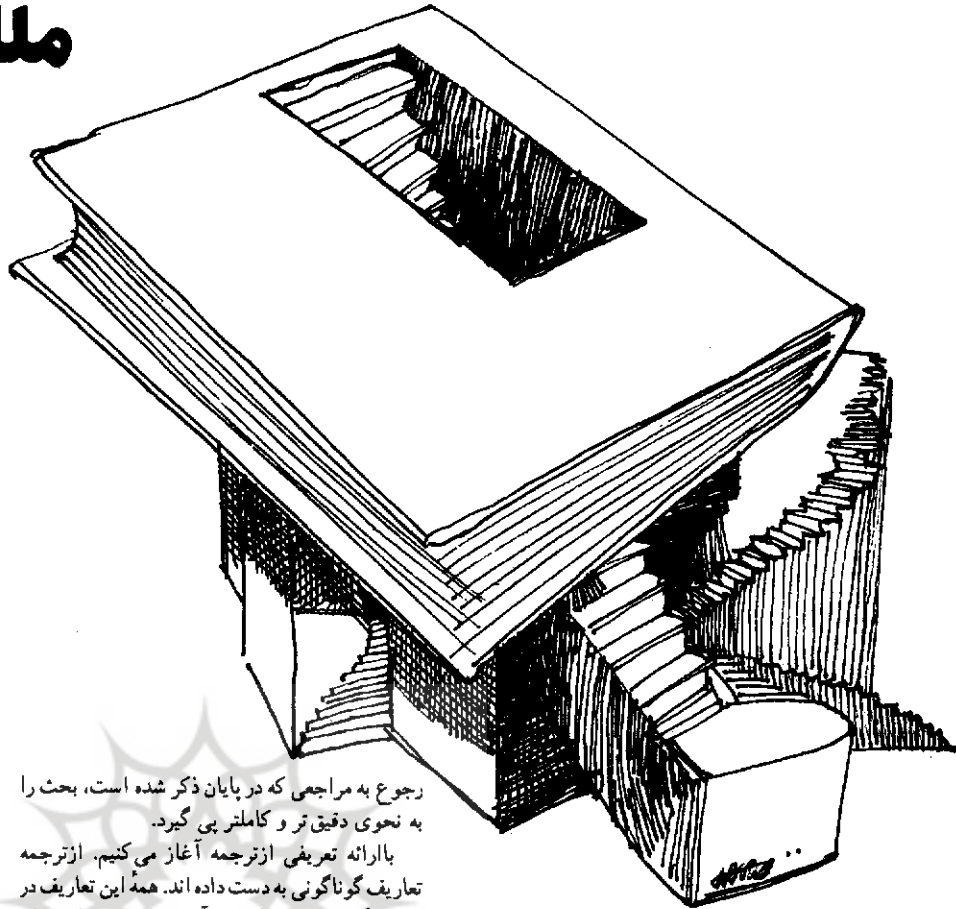


ملاحظات در باب مبانی نظری ترجمه

■ علی صدیق زاده



فهم مفاهیم مطرح شده در آن ندارد. البته در مورد مثال ما، با اندکی اغماض می‌توان چنین فرضی را موجه دانست. در این باره بعداً توضیح خواهیم داد اما نکته‌ای که در اینجا باید به آن اشاره شود این است که متن ترجمه باید چنان ترتیب یابد، که در عین تبدیل زبانی به زبان دیگر، مفاهیم و به عبارت دیگر پیام مورد نظر نویسنده دست نخورده و بی‌کم و کاست باقی بماند. آنچه خواننده فرض کرده است نیز در واقع بر چنین اساسی بنا شده است.

قدری تأمل در این مثال نشان می‌دهد که:

۱- ترجمه میان دو زبان صورت می‌گیرد. زبانی را که از آن ترجمه می‌کنیم، «زبان مبدا» و زبانی را که حاصل فرآیند ترجمه، به آن نوشته می‌شود، «زبان مقصد» می‌نامیم. این البته نوع رایج ترجمه است. طبق یک تقسیم‌بندی معمول، ترجمه را می‌توان بر سه نوع دانست:

الف: «ترجمه بین زبانی» (Interlingual) که ترجمه به معنای اخص آن است و همانست که مورد بحث ما در این نوشتار است. در این نوع ترجمه، نشانه‌های کلامی از زبانی به زبان دیگر برگردانده می‌شود.

ب: ترجمه درون زبانی (Intra lingual) یا بازگویی (Rewording) که برگرداندن نشانه‌های کلامی است از یک زبان به نشانه‌های دیگری در همان زبان. این نوع ترجمه، در واقع یک نوع دگرنویسی (Paraphrase) است.

پ: ترجمه بین نشانه‌های (Intersemiotic) یا ترجمه غیر کلامی که عبارت است از ریختن نشانه‌های کلامی به نشانه‌های غیر کلامی سایر نظام‌های نشانه‌ای و یا ریختن عناصر یک کد در کدی دیگر. نظیر ترجمه زبان اشاره‌ای کر و لاله‌ها به زبان صوتی معمولی.

۲- ترجمه فرآیندی است که در طی آن مفاهیم از یک زبان (زبان مبدأ) به زبانی دیگر (زبان مقصد) انتقال می‌یابند. این فرآیند انتقالی، در واقع فرآیندی است بسیار پیچیده و اگر زبان را دستگاهی از علائم بدانیم، می‌توان فرآیند ترجمه را انتقال مفاهیم از قالب یک نظام از علائم به نظامی دیگر دانست. مترجم با خواندن متن طی فرآیندهای ذهنی خاصی، از عبارات آن، «رمزگشایی» می‌کند و مفهوم حاصل را طی فرآیند انتقال به صورت مجموعه‌ای از علائم در زبان مقصد

رجوع به مراجعی که در پایان ذکر شده است، بحث را به نحوی دقیق‌تر و کامل‌تری گیرد.

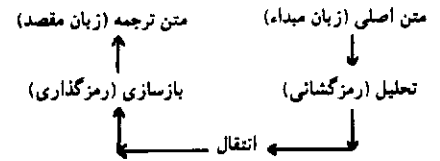
بارانه تعریفی از ترجمه آغاز می‌کنیم. از ترجمه تعاریف گوناگونی به دست داده‌اند. همه این تعاریف در یک ویژگی باهم مشترک‌اند و آن این است که، به همان میزان که دقیق‌تر و بنابراین فنی‌تر اند، کمتر به کار مترجمان مبتدی و تازه‌کار می‌آیند. رهیافت ساده‌تر و کارآمدتر در این مورد شاید این باشد که آن را از طریق ارائه مثالی ساده تعریف کنیم و از این طریق الگویی کلی برای ترجمه استخراج کنیم. این کار گرچه ممکن است دقت و ظرافت مباحث فنی و اصطلاحی رانداشته باشد، برای کسی که برای نخستین بار با مفهوم دقیق و علمی ترجمه آشنا می‌شود سودمندتر خواهد بود، چرا که فارغ از تعقیدات و پیچیدگی‌های منطقی و فنی تعریف‌های رایج است.

کتابی را در رشته‌ای از علوم، مثلاً فیزیک در نظر بگیرید و فرض کنید که مؤلف انگلیسی زبان کتاب، آن را برای استفاده خوانندگان هم‌زبان خود و به زبان انگلیسی نوشته باشد. در این صورت، گفتن ندارد که آنان به سادگی و بی‌هیچ مشکلی - به شرط داشتن مقدماتی در زبان انگلیسی و البته فیزیک - به درک منظور و مقصود نویسنده فیزیکدان توفیق خواهند یافت. اکنون فرض کنید که شخص فارسی زبانی، قصد مطالعه همان کتاب را داشته باشد. او به دلیل آنکه با زبان انگلیسی ناآشناست و یا دست کم بر آن تسلط کافی ندارد، از متن انگلیسی کتاب بهره‌ای نخواهد برد و برای درک مفاهیم فیزیکی مطرح شده در کتاب - که منظور اصلی او از مطالعه کتاب است - ناگزیر به ترجمه فارسی آن روی خواهد آورد و مقصود را در آن خواهد جست.

بنابر آنچه تاکنون گفتیم، خواننده مورد نظر ما در اولین قدم با مراجعه به متن ترجمه، آگاه یا ناخودآگاه، فرض را بر این گذاشته است که زبان کتاب دخلی در

در اهمیت ترجمه شك نمی‌توان کرد. در شرایط کنونی، ترجمه اگر مهم‌تر از تألیف نباشد، دست کم، همیشه برابر با آن است. این گفته اگر هم در مواردی صحیح نباشد در مورد رشته‌های علمی و دانشگاهی تحقیقاً صادق است. کثرت و تعدد ترجمه‌های موجود، در مقایسه با کتب تألیفی، گواه این مدعاست. اما کار ترجمه نیز، همچون سایر زمینه‌های ادبی، از ناپسامانی دور نمانده است. همه آنها که تاکنون، با کتب ترجمه شده از زبانهای دیگر به فارسی، سرو کار داشته‌اند، حتی اگر خود در کار ترجمه نبوده باشند، تا حدودی از این ناپسامانیه‌ها و نارسائیه‌ها مطلع‌اند. در این باره نیز ممکن است برای خواننده جستجوگر سئوالاتی پیش آمده باشد. سئوالاتی از این دست که وجود اینگونه ترجمه‌های نامفهوم و آشفته معلول چیست؟ اساساً ترجمه چیست؟ و مترجم لازم است واجد چه ویژگی‌هایی باشد؟ و دهها سئوال از این قبیل. در نوشته حاضر، کوشیده‌ایم تا در حد امکان و به اختصار، پاسخی برای این سئوالات جستجو کنیم. در نگارش این مقاله، قرض بر این بوده است که خواننده قاعد معلومات تخصصی زیانناستاسی است، از اینرو همه سعی بر این بوده است که مطالب به زبانی ساده و غیر فنی بیان شود. و به همین دلیل در مواضعی، سخن خالی از مسامحه نیست. در اینجا بحث را به متون علمی و ترجمه این متون منحصر کرده‌ایم و درباره ترجمه متون ادبی و شعر سخنی نگفته‌ایم. مقدماتی که در این نوشته از آن‌ها بحث به میان آمده است در واقع به منزله هرآمده‌ای برای ورود به مباحث پیچیده‌تر این رشته است. خواننده علاقمند البته خود می‌تواند با

درمی آورد. اینکه ماهیت این جریانات ذهنی در ترجمه چیست موضوع بحث روان شناسان است و ما برای اینکه بدانیم ترجمه فی الجمله شامل چه مراحل است نیازی به داشتن شناختی جامع درباره آن نداریم. کافی است بدانیم همچنانکه گفتیم، فرآیند ترجمه، شامل سه مرحله کلی «رمزگشایی» یا تحلیل (Decoding)، «انتقال» و «رمزگذاری» (Recoding) است. این مراحل در نمودار زیر نشان داده شده است:



۳- طبق توضیحات بالا، مرحله نخست در فرآیند ترجمه، عبارت است از رمزگشایی از متن اصلی. ماهیت دقیق این مرحله و جریانات ذهنی مربوط به آن هرچه باشد، این قدر مسلم است که مترجم برای طی آن، نیازمند دانستن زبان مبدا است. البته در خصوص ترجمه متون علمی - که بویژه مورد نظر ماست - اطلاع از زبان متن تنها شرط فهم آن نیست و لازم است که مترجم از موضوع مورد ترجمه نیز اطلاعاتی داشته باشد. در مورد مثال ما؛ مترجم ولو با دستور و واژگان زبان انگلیسی در حد نیاز آشنا باشد، بدون داشتن مقدماتی در علم فیزیک، هرگز به درک مفهوم متن توفیق نخواهد یافت و بنابراین هرگز موفق به ارائه ترجمه ای مطابق با اصل نخواهد شد.

۴- به لحاظ تئوری، مترجم به منزله پلی است که پیام مورد نظر نویسنده را به خواننده ترجمه، منتقل می کند. گفتیم که خواننده نیز به هنگام مطالعه ترجمه، انتظاری جز این ندارد که آنچه می خواند، حاوی همان مفاهیم متن اصلی باشد. لذا از نظر تئوری، مترجم باید طی فرآیند انتقال، پیام مورد نظر نویسنده را تمام و کمال به خواننده منتقل کند. اما باید دانست که چنین کاری عملاً غیرممکن است و در ترجمه، به دلایل چندی، همیشه بخشی از پیام حذف و یا چیزی بر آن افزوده می شود. حتی اگر مترجم حداکثر تلاش خود را در جهت وفاداری به متن به کارگیرد، بخشی از این تحریف ناشی از تفاوت فرهنگ و تمدن و عادات و رسوم دوقومی است که به دوزبان مختلف سخن می گویند و در زبان آنها منعکس شده است. بخشی دیگر مربوط به اختلاف ساختار دستوری متفاوت دوزبان است. بخشی دیگر نیز ناشی از عدم تطابق کامل واژه ها در دوزبان مبدا و مقصد و در واقع همان چیزی است که به آن «نسبت در زبان» گفته می شود. طبق این نظر، افراد از دریچه زبان خود به جهان می نگرند و از آنجا که ساخت زبان ها گوناگون است نگرش افراد به جهان و در واقع جهان بینی آنها با یکدیگر متفاوت است.

اکنون این موضوع کاملاً روشن شده است که ساخت هیچ دوزبانی با یکدیگر یکسان نیست و به اصطلاح، زبان ها موزائیک بندی های متفاوتی دارند، به طوری که گاهی ممکن است یک موزائیک از زبانی با هیچیک از موزائیک های زبان دیگر جور نیاید یا اینکه یک موزائیک از یک زبان با دو یا سه موزائیک در زبان دیگر به طور جمعی (همراه با هم) برابر باشد. این ناشی از ماهیت قراردادی زبان و نیز تأییدکننده این امر

است.

گذشته از این تغییرات که در فرآیند ترجمه، قهرراً وجود دارد، مترجم نیز ممکن است به دلایلی عامل تحریف متن و نابرابری ترجمه با اصل باشد. امانت داری مترجم تضمینی است برای مطابقت ترجمه با اصل و میزان وفاداری مترجم، میزان مشابهت ترجمه با متن اصلی را معین خواهد کرد. اینکه در ترجمه امانت به چه معناست موضوعی است که بعداً در جای خود به آن خواهیم پرداخت. در اینجا باید به این نکته اشاره شود که گروهی با توجه به این مسائل که در بالا به آن اشاره شد (امکان ترجمه را به کلی منتفی دانسته اند. اینان معتقدند که به دلیل وجود این تفاوتها در زبان، ترجمه از یک زبان به زبان دیگر هرگز امکان ندارد. گروهی نیز، نظر معتدل تری دارند. این گروه برآنند که تفاوت های مذکور، گرچه وجود دارد، هرگز تا آن حد نیستند که مانع کار ترجمه شوند. برطبق این نظر، ارائه متنی که معادل دقیق متن اصلی - به معنای ریاضی آن - باشد امکان پذیر نیست اما وظیفه مترجم آن است که تا حد امکان، نزدیکترین و دقیق ترین معادل را در این میان بیابد. مترجم امین در این صورت آن است که بتواند حداکثر تشابه را در بین دو متن برقرار سازد. ترجمه خوب نیز آن است که تا حد امکان به متن اصلی شبیه باشد.

۵- مرحله سوم و آخر در ترجمه، در آوردن مفاهیم به قالب زبان مقصد است. در اینجا نیز صرف نظر از فرآیندهای ذهنی دست اندرکار، مترجم، جز از طریق آشنائی با زبان مقصد، در انجام آن توفیق نخواهد یافت. آشنائی با زبان مقصد سبب خواهد شد تا مترجم قادر به گزینش صحیح ترین و دقیق ترین قالبها برای مفاهیم متن اصلی باشد. آگاهی از واژگان، دستور و امکانات مختلفی که در زبان مقصد برای بیان مفاهیم وجود دارد، سبب ارائه ترجمه ای اصیل، دقیق و زیبا خواهد شد.

۶- ترجمه را نیز همچون نویسندگی باید یک هنر دانست و نباید پنداشت که برای کسب توانائی در ترجمه و استادی در این کار، فرا گرفتن مقدمات تئوریک آن تنها شرط لازم است. هنر ترجمه نیز مانند موسیقی، نقاشی و... نیازمند ذوق و قریحه ای خاص خود است. معنای این سخن این نیست که مترجم نیازی به دانستن اصول و مبانی علمی ترجمه ندارد و یا اساساً ترجمه را نمی توان از راه تعلیم چنین مبانی و اصولی به کسی آموخت. اطلاع از اصول علمی ترجمه، سبب خواهد شد که مترجم تازه کار، با استفاده از تجربیات پیش کسوتان ترجمه، از تکرار اشتباهات آنان به دور باشد و با قوتی دوچندان و با درکی صحیح و بینشی عمیق و علمی به کار ترجمه بپردازد. در عین حال ترجمه، شاید بیش از هر چیز با تجربه قرین و وابسته باشد و از اینرو برای کسب تبحر در آن، مترجم، نیازمند تجربه بسیار است.

با توجه به نکاتی که اجمالاً برشمردیم، ترجمه را می توان هنر انتقال پیام از یک زبان به زبانی دیگر تعریف کرد. این تعریف به همراه توضیحاتی که در مورد آن دادیم، فی الجمله فرد مبتدی را در درک نسبتاً کاملی از ترجمه و ویژگی های آن یاری خواهد کرد.

با توجه به تعریفی که از ترجمه ارائه شد، اینک برآنیم تا به برخی از جنبه های ترجمه به تفصیل

بپردازیم و با توضیح بیشتر باره ای سوء تفاهمات معمول در باره آن را، برذائیم.

گفتیم که مترجم گرچه کارآمد و حاذق و خوش ذوق باشد، هرگز توفیق نخواهد یافت تا دقیقاً به تعریف ترجمه ایده آل - که همان انتقال تمام و کمال پیام باشد - جامه عمل ببوشاند و به اجمال توضیح دادیم که این کار به دلایل چندی ممکن نیست. گذشته از تفاوت های فرهنگی و ساختار دستوری و عدم تطابق کامل واژه ها در زبان که مجموعاً و به ناگزیر موجب حذف بخشی از پیام یا افزودن چیزی بر آن در طی فرآیند ترجمه می شوند، حالاتی نیز وجود دارد که عامل تحریف در پیام و دور افتادن ترجمه از متن و احیاناً نامفهوم شدن آن، خود مترجم است. ما در این قسمت به این مسأله می پردازیم که اصولاً امانت داری در ترجمه به چه معناست و کدام ترجمه را می توان به معنای صحیح کلمه «امین» دانست. این موضوع و به تبع آن مفهوم واحد ترجمه به گمان ما یکی از مهمترین مسائلی است که عدم درک صحیح از آن، در نزد کثیری از مترجمان تازه کار، وضع آشفته فکری را در کار ترجمه پدید آورده است. این وضع را ممکن است ناشی از آن بدانیم که اینگونه مترجمان نمی دانند لازم است ترجمه یا متن اصلی تطبیق کند. این فرض، فرضی است سست که نادرستی آن با نگاهی به صفحه «بیشگفتار مترجم» آشکار می شود. بررسی چنین مقدمه هایی که در اکثر کتب ترجمه نظیرش را می توان دید، حاکی از این است که تقریباً همه مترجمان، چه آنها که کار ترجمه را تازه آغاز کرده اند و چه آنها که سالها در این کار دستی داشته اند و تجربه ای فراوان اندوخته اند، براین اعتقادند که مترجم باید در کار خود، معنی اصیل را به خواننده ارائه کند و در این راه به نهایت درجه، شرط امانت را به کار بندد؛ از پیش خود چیزی به محتوای متن نیفزاید و از آن خودسرانه چیزی حذف نکند یا این همه، نیم نگاهی به متن این کتابها، و احیاناً مقابله آنها با متن اصلی نشان می دهد که به معنای صحیح کلمه، کمتر مترجمی در عمل به این ادعای خود، توفیق یافته است و گواه صادق این سخن انبوه ترجمه های نامفهوم و آشفته ای است که اینک در بازار کتاب موجود است و خواننده، خود می تواند با مراجعه به آنها در این باره تحقیق کند. نگاهی به نقدهایی که گاه گاه بر اینگونه کتاب های ترجمه، نوشته می شود، نشان می دهد که این گونه اشتباهات در ترجمه، آن چنان شگفتی برانگیز است و بدور از انتظار، که در مواردی به ضرب المثل بدل می شود.

اما علت چیست؟ چگونه می توان امانت داری این مترجمان را با وجود چنین شواهدی توجیه کرد؟ شاید این مترجمان، معنای دیگری از امانت در ذهن دارند و یا برداشتی متفاوت با آنچه بعداً توضیح خواهیم داد، به کار ترجمه دست برده اند و می برند یا توضیحی که خواهیم داد روشن خواهد شد که امانت داری در ترجمه را می توان در چند سطح متفاوت معنا کرد و آن تناقض ظاهری که در گفتار و عمل به چشم می خورد، نیز گویا ناشی از همین اشتراک در لفظ است.

به این ترتیب به نظر می رسد که این مترجمان در تشخیص مصداق امانت داری به خطا رفته اند و تحلیل دقیق ترجمه های ایشان، صحت فرض اخیر را تأیید می کند. مترجمی را در نظر بگیرید که تعلق خاطری به

سبک نویسنده ای داشته باشد که یکی از آثارش را در دست ترجمه دارد. روشن است که آنچه برای او از اصالت برخوردار است و در درجه نخست اهمیت قرار می گیرد سبک نویسنده مذکور در نوشته ای است که از او ترجمه می کند. چنین مترجمی، برای انتقال این سبک و حفظ آن در ترجمه، هرگاه مجبور باشد که از میان سبک و محتوی یکی را برگزیند ناچار محتوی را فدای آن خواهد کرد و در واقع سبک نوشته را به بهای تغییر محتوای آن حفظ خواهد کرد. این خود نوعی امانتداری است و او نیز خود را به این اعتبار امین می داند.

اما مواردی نیز پیش می آید که مترجم آنچنان امانتدار می شود که همه هم خود را صرف حفظ و ذکر یک واژه ها و عبارات متن می کند. او در این مقام هرگز نمی تواند به خود بقبولاند که مثلاً به بهانه حفظ معنای یک عبارت و ارائه جمله ای با معناتر، واژه و یا اصیاناً واژه هایی از متن را حذف کند و یا تغییری در آنها روا دارد. این عمل به گمان او از امانتداری بدور است. روشن است که این نیز معنایی دیگر از امانتداری است در ترجمه؛ چنین مترجمی نیز احتمالاً ادعا خواهد کرد که در کار خود «نهایت دقت را بکار برده است و کوشیده است تا جانب امانت را فرو نگذارد و در تمام مراحل ترجمه به متن وفادار بماند و اصیاناً خواننده را به مطالعه حاصل کار ترغیب می کند تا خود درستی سخن را تحقیق کند».

حقیقت این است که امانت در علم ترجمه، به مفهومی جز آنچه ذکر شد، به کار می رود و قدری دقت در مقدمه ای که در تعریف ترجمه آوردیم، این معنا را روشن خواهد ساخت. به راستی معنای صحیح امانت در ترجمه کدام است؟ مسلماً در نوشته، سبک و عبارات، جز از طریق تأثیری که در معنا و مفهوم اعمال می کنند و در واقع جز به این دلیل که سازنده آنند، اصالت نمی یابند و از اینرو حفظ سبک متن اصلی یا ذکر و انتقال یک واژه ها و عین عبارات آن، هرگز به خودی خود منظور نیست. در حقیقت اگر هدف از مطالعه ترجمه را همان هدف از مطالعه متن اصلی بدانیم، باید به دنبال منظور نویسنده در متن اصلی باشیم و در کار ترجمه همان را که او می خواسته به خواننده خود منتقل کند، به خوانندگان ترجمه انتقال دهیم. این اصلی است معروف که مترجم امین باید، هر لحظه با خود بیندیشد که اگر قرار بود نویسنده، مطالب را به زبان متن ترجمه - زبان مقصد - بنویسد، آن را به چه صورتی می نوشت. مترجم باید دائماً خود را به جای خواننده بگذارد و با خود بیندیشد که آیا آنان نیز همان را که او از متن اصلی دریافته، از ترجمه او در خواهند یافت. وی تنها در صورتی وفادار به متن دانسته خواهد شد که قادر به انجام چنین وظیفه ای باشد. توانایی انجام چنین کاری در گردوردرکی دقیق و علمی از فرایند ترجمه است و صرف احاطه بر زبان مبدا و مقصد، هرگز برای این منظور کفایت نخواهد کرد. روش انجام چنین کاری را می توان در قالب بحث در باره مفهوم «واحد ترجمه» ارائه کرد. از اینرو ما در پایان بحث به این موضوع می پردازیم.

در ترجمه می توان کل متن را به واحدهائی تجزیه کرد که مفهوم کل متن حاصل جمع مفهوم یک یک این واحدها باشد و در عین حال واحدهای مذکور

کوچکترین واحدهای ممکن نیز باشند. به نحوی که شکستن آنها به واحدهای باز هم کوچکتر در عین حفظ مفهوم سابق ممکن نباشد. چنین واحدهائی را «واحد ترجمه» می نامیم. واحد ترجمه خود البته واحد اجزای کوچکی است اما نمی توان از جمع مکانیکی و به دیگر سخن، از در کنار هم قرار دادن معنای یک یک اجزاء به معنای کل واحد ترجمه رسید. به این معنی، واحد ترجمه را باید یک سیستم دانست. ساعت مثال معروف و مشهوری از سیستم هاست. گرچه عقربه ساعت یکی از مثلاً دویست جزء ریز و درشت آن است، مسلماً به تنهائی هرگز قادر به انجام دقیقاً یک دویست کار مجموع نیست. عقربه به همراه سایر اجزای سیستماتیک ساعت قادر است عملی را انجام دهد که از یک یک آنها برآمدنی نیست. به عبارتی دیگر، ساعت یک کل است نه یک کلی. در یک مجموعه کلی، حاصل نتیجه جمع مکانیکی و بهم افزودن ساده اجزاء است و در واقع وحدتی که برای چنین مجموعه ای در نظر گرفته می شود وحدتی است صرفاً قراردادی و اعتباری و نه حقیقی اما واحد ترجمه را باید یک کل دانست. اجزای مختلف در چنین مجموعه ای، به وحدتی حقیقی رسیده اند. اگر فرض کنیم که واژه «پیراهن» در اصل مرکب از دو واژه «پیر» و «آن» بوده باشد، روشن است که معنای این واژه را نمی توان از زوری معنای دو جزء فرضی آن حدس زد. دانستیم که می توان متن را به چند واحد مفهومی بخش کرد و از آنجا که هدف در ترجمه انتقال مفهوم از زبان مبدا به قالب زبان مقصد است، لاجرم باید واحدهائی معنایی از متن را با واحدهائی متناظر خود در ترجمه نظیر کرد. این تناظر یک به یک (One-One Correspondence) اگر مابین «جملات» دو متن برقرار شده باشد ترجمه به نحو صحیح آن انجام یافته است. به عبارتی دیگر، واحد ترجمه در واقع یک جمله است. در جمله است که اجزای در کنار هم معنای کاملی را افاده می کنند و معنی در حد پائین تر از آن کامل نیست و نمی توان از بهم افزودن معنای اجزای سازنده آن، دقیقاً به معنای کل جمله رسید. در صورتیکه واحد ترجمه، کوچکتر از جمله اختیار شود، ترجمه را «لفظ به لفظ» یا «تحت اللفظی» می نامیم. این روشی است که اکثر مترجمان تازه کار خواسته و ناخواسته، تحت عناوین وفاداری به متن و امانتداری در ترجمه به کار می بندند. خواهیم کوشید تا با مثال ساده ای این معنی را روشن تر کنیم و دلیل نادرستی آن را هر چه بهتر بیان نماییم. همان واژه «پیراهن» را در نظر بگیرید. ما که فارسی زبانیم معنای این واژه را می دانیم. در آن نه «پیر» می بینیم و نه «آن». قبلاً دیدیم که معنای آن از جمع مکانیکی معنای این دو به دست نمی آید. اکنون مترجمی را فرض کنید که در ترجمه یک متن فارسی به زبان انگلیسی، به دلیل ناآشنائی با زبان فارسی، این واژه را مرکب از ۲ جزء مذکور بداند و آن را براساس فرض البته نادرست خود به دو جزء «پیر» و «آن» بشکند. او در واقع آن را ۲ واژه به حساب آورده و از اینرو با دو واژه در زبان انگلیسی نظیر خواهد کرد و مثلاً معادل: (Old iron) را در متن برای آن برخواهد گزید. روشن است که ما در زبان فارسی و پیراهن را هرگز به این معنی نمی فهمیم. در زبان انگلیسی نیز

حتی اگر این ترکیب معنایی داشته باشد، هرگز به معنای پیراهن فارسی نخواهد بود و معنایی را که ما از آن در می یابیم نمی رساند و به عبارت دیگر به مدلول پیراهن در زبان فارسی راجع نیست. در نتیجه با توضیحاتی که پیشتر در تعریف ترجمه دادیم، ترجمه به نحو صحیحی صورت نگرفته است. البته اگر خوانندگان این ترجمه با زبان فارسی آشنائی می داشتند احتمالاً در درک معنای آن با مشکلی مواجه نمی شدند. اما این هرگز توجیه مناسبی برای مترجم نخواهد بود. فرض بر این است که آنها که ترجمه را می خوانند فارسی نمی دانند. نظیر همین اشکال وارد خواهد بود اگر واژه «بامداد» را مترجم فرانسوی زبان، فارسی دانی! به «avec le crayon» برگرداند. واقع امر این است که فارسی زبانان واژه بامداد را همه جور می فهمند جز به معنای «با - مداد!». نتیجه اینکه در این مثال واحد ترجمه کل واژه بامداد است و نباید حریم آن را در هم شکست. اکنون فرض کنید مترجمی در ترجمه از یک متن انگلیسی معادل «مرد قورباغه ای» را در برابر «Frogman» برگزیند. در این صورت اولین دقیقاً به همان دلایلی که پیشتر ذکر شد در تعیین حدود واحد ترجمه به خطا رفته است؛ با این تفاوت که در مورد قبل به دلیل آشنائی ما با زبان خود - که در واقع زبان مبدا در آن مثال بود - نادرستی کار مترجم و میزان آن ملموس تر است. در حقیقت یک انگلیسی زبان نیز در واژه «Frogman» نه «مرد» می بیند و نه «قورباغه». فارسی زبانان را هم که سر از چنین ترجمه ای به در نمی آورد نمی توان توصیه به فراگیری زبان انگلیسی کرد. در واقع اگر قرار بر این باشد که این واژه را مرکب از «Frog» و «man» بدانیم، چرا و به چه دلیل نباید آن را مرکب از F, r, o, g, m, a, n دانست؟ لابد به این دلیل که «ترجمه» این حروف در کنار هم معنای کلی واژه را نمی رساند. این کاملاً درست است و دقیقاً به همین دلیل ترجمه آن به «مرد قورباغه ای» نیز درست نیست. باید کل واژه «Frogman» را با واژه ای در فارسی - غواص - معادل کرد.

دانستیم که معادل صحیح و مناسب برای واژه «Frogman» واژه «غواص» است نه «مرد قورباغه ای». اما مترجم ممکن است در این تناسب شک کند. او نگران آن است که مابا انتخاب چنین معادلی از متن و منظور نویسنده دور افتاده باشیم. استدلال او - که البته استدلال شایعی است - این خواهد بود که در معادل پیشنهاد شده واژه «قورباغه» و یا «مرد» که در واژه انگلیسی آمده است وجود ندارد. ظاهراً این از امانت - البته به معنایی که او در ذهن دارد و همچنانکه توضیح دادیم معنای صحیحی نیست - بدور است که عبارات زبان مبدا را با معادل های من عندی و خود ساخته نظیر کنیم. او بر این گمان است که مولف لابد خواهد پرسید که پس واژه هایی که او برای بیان منظور خود بکار گرفته بود، اکنون به کجا رفته است و چرا از آنها در ترجمه نشانی نیست او به ناچار خود را بابت این تحریف ها مقصر خواهد دانست. ظاهراً حق به جانب اوست.

اما با توضیحاتی که تاکنون دادیم، بنظر نمی رسد که اشکال بالا اشکال موجهی باشد. ریشه شیبه ظاهراً در اینجاست: گمان شده است برای بیان منظور

موقف - که بنا بر توضیحاتی که پیشتر آوردیم آن را هدف از ترجمه دانستیم - لازم است يك واژه های متن را عیناً در ترجمه تکرار کرد، در صورتی که چنین نیست. اساساً همه حرف در این است که در چنان واژه ای با معنای غواص دیگر دو جزء دیده نمی شود و در اینجا دو جزء در موقعیت جدید معنای سابق خود را از دست داده و معنای جدیدی یافته اند. مختصر آشنائی با زبان مقصد (فارسی) نیز نشان می دهد که در این زبان برای بیان چنان مفهومی لفظ «غواص» مصطلح است نه مرد قورباغه ای.

نظیر همین برهان را می توان در مورد شکستن جمله ها در زبان مبدا به منزله واحد ترجمه نیز اقامه کرد. اگر يك جمله را واحد ترجمه بدانیم، باید دانست که دیگر معنای كل جمله از جمع جبری و مکانیکی معنی های يك يك اجزاء تشکیل دهند آن به دست نمی آید و باید كل جمله را مقابل جمله ای در زبان مقصد قرار داد. این کار البته در مواردی کار چندان ساده ای نیست. رواج ترجمه های لفظ به لفظ و نامفهوم تا حدودی مؤید همین نظر است. تسلط بر زبانی که از آن ترجمه می کنیم یکی از لوازم مهم درک مفهوم واحد ترجمه و تعیین صحیح حدود آن است. روشن است که با مراجعه به فرهنگ لغات نمی توان به مفهوم يك واحد ترجمه دست یافت. آنچه در فرهنگ آمده معنای تك واژه هاست و اکنون می دانیم که از راه کنار هم قرار دادن چنین اجزائی نمی توان به معنای كل واحد ترجمه رسید.

شاید اگر مترجمان در اینگونه ترجمه های لفظ به لفظ در تمام مراحل کار بر اساس تئوری ای واحد و آگاهانه عمل می کردند، می توانستیم آنان را از طرفداران نحله خاصی در ترجمه بدانیم، اما ظاهراً چنین نیست. مختصر دقتی در این گونه ترجمه های نامفهوم نشان می دهد که مترجمان تازه کار، چنین روشی را ناآگاهانه و بدون بصیرت کافی به کار می بندند و چنین نیست که در ترجمه، آن را از روی عمد و از سر قصد برگزیده باشند و یا بررسی عواقب و آثار آن، چنین تئوری ای را مبنای عمل خود قرار داده باشند. از این روست که رد پای چنین تئوری ای را در تمام نوشته نمی توان دید. اینان گاه عبارتی را که فی المثل مرکب از دو واژه است در يك متن با يك واژه نظیر می کنند و در جایی دیگر عبارتی مشابه را شکسته و به عنوان دو واژه در نظر می گیرند و این خود ناشی از عدم احاطه و تسلط بر زبان است. مثلاً گرچه «Frogman» را به «مرد قورباغه ای» ترجمه می کنند و با این کار تلویحاً آن را مرکب از دو جزء قلمداد می کنند، در ترجمه واژه انگلیسی «Newspaper» چنین نمی کنند و آن را معادل صحیح «روزنامه» می دانند و شگفتا که هرگز از خود نمی پرسند که واژه «روز» کجا در واژه انگلیسی وجود دارد که در معادل فارسی آن آمده است. به عبارت دیگر هرگز این مسأله را به عنوان تصرف در متن محسوب نمی کنند. از این روست که به نظر می رسد آشفتنگی حاکم بر چنین ترجمه هائی بیشتر از فقدان يك تئوری واحد سرچشمه می گیرد کسی که «Frog» را به قورباغه ترجمه می کند، لابد در این واژه حروف F و r و o و g را نمی بیند که آن را به این اجزاء کوچکتر تجزیه نمی کند. گویا خود، هر چند ناآگاهانه

باور دارد که این حروف با ترتیب خاصی که در این واژه یافته اند معنای جدیدی به خود گرفته اند و باید به عنوان يك كل در نظر گرفته شوند و این همان چیزی است که در ترجمه «Frogman» در نظر گرفته نمی شود.

اما کار ترجمه نیز در کشور ما با همه بی تجربگی مترجمانمان کاری است تجربی. به این معنا که بدون فرا گرفتن مقدمات علمی و عملی آن شروع می شود. هر کس به صرف اندک آشنائی ای با يك زبان خارجی، بدون آنکه اصولاً نیازی به فرا گرفتن مقدمات کار ببیند و یا اساساً از لزوم فراگیری چنین مقدماتی و یا حتی وجود چنین مقدماتی آگاه باشد به کار ترجمه روی خواهد آورد. به راستی در این میان چه کسی مقصر است؟ اگر در شهر، تعداد تاکسی ها کفاف حمل و نقل مسافران را ندهد، لاجرم و بناگزیر، رانندگان شخصی، بی هیچ توطئه، به کار حمل و نقل مسافران روی خواهند آورد، بویژه اگر سودی در آن ببینند و مهمتر اینکه مقدماتی نیز برای آن لازم دانسته نشود؛ نه از طرف مسافران و نه از جانب رانندگان. در تحلیل نهائی ظاهراً هرگز نمی توان و نباید چنین رانندگانی را متهم دانست، زیرا کاری که آنها می کنند، با همه اشکالاتش قدری از تراکم مسافران می کاهد و تا هنگامی که درباره افزودن بر تعداد تاکسی ها در شهر تصمیمی گرفته نشده است، نه می توان این مسافران «غیر قانونی» و تجربی را متهم دانست و نه می توان از به وجود آمدنشان جلوگیری کرد.

وضع فعلی ترجمه نیز بی شباهت به وضع مسافربری نیست. حجم موادی که باید به زبان فارسی، ترجمه شود، بسیار بیشتر از آن است که در توان مترجمان کارآمد و با سابقه - که تعدادشان بسیار اندک است - باشد. کار ما محکوم کردن این و آن نیست. باید ریشه ها را یافت. لازم است به عوض خرده گرفتن و طعن کردن در کارشان، آنان را یاری دهیم تا در کار بزرگ و بالقوه سودمندی که در پیش رو و برعهده دارند، هر چه توانمندتر و خلاق تر گردند. مترجم تازه کاری را در نظر بگیرید که خواهان و طالب جدی فراگیری علم ترجمه باشد. با تأسف بسیار او هر چه بیشتر جستجو کند، در این زمینه، کمتر مطلبی درخور و مناسب خواهد یافت و او نیز چاره ای جز خاک خوردن در کنج کتابخانه ها و تحقیق در متون خاک خورده آنها نخواهد داشت. اما طعن و بیره البته کم نخواهد شنید. و اگر به حسب وظیفه و شوق به خدمت دست به کاری ببرد و اثری را در زمینه کار خود به فارسی برگرداند، تازه متوجه خواهد شد که با انبوه عظیمی از ترجمه دانان و ترجمه گران بزرگ و دانشمند مواجه است.

علم ترجمه نیز در مدت عمر نسبتاً کوتاه خود، به عنوان شاخه ای از زبان شناسی، دستاوردهای عظیمی داشته است. پیداست که توضیح و تشریح تمام مسائل و ذکر جزئیات فنی آن در این مختصر نمی گنجد. هدف از نگارش این نوشته نیز به هیچ وجه این نبوده است. در سراسر این نوشته تنها يك هدف دنبال شده است و آن القاء این نکته به خواننده است که ترجمه نیز علمی است که فراگیری آن حداقل برای شروع کار ترجمه، از واجبات است و اگر این يك هدف تحقق یافته باشد نویسنده به مقصود خود رسیده است.

* تهیه این نوشته به مدد حمایت های علمی و تشویق های استاد بزرگوارم جناب آقای دکتر محمدرضا باطنی، استاد زبان شناسی دانشگاه تهران، صورت گرفت. بی شک بدون حمایت ایشان، کاستی های این مقاله، از اینکه هست بسیار بیشتر می بود. با این همه از بابت نارسائیها و نقایص آن، ایشان را گرویی بر دامن نیست. از ایشان صمیمانه سپاسگزارم.

منابع:

- ۱- آتکین سون، رتیا؛ درآمدی به روان شناسی، ترجمه حسن مرندی، «زبان و تفکر»، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۹.
- ۲- باطنی، محمدرضا؛ زبان و تفکر، «نسبیت در زبان»، فرهنگ معاصر، تهران، ۱۳۶۹.
- ۳- باطنی، محمدرضا؛ مسائل زبان شناسی نوین، «ترجمه ماتینی»، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۷۰.
- ۴- صلح جو، علی؛ «بعضی در میانی ترجمه»، نشر دانش، سال ششم، شماره ۵-۱۳۶۵.
- ۵- صلح جو، علی؛ «زبان، فرهنگ، ترجمه»، مجله زبان شناسی، سال ششم، شماره ۱، ۱۳۶۸.
- ۶- فرح زاد، فرزانه؛ «ترجمه و فرهنگ»، نشر دانش، سال هفم شماره ۶، ۱۳۶۹.
- ۷- نایدا، بوجین؛ «نقش مترجم»، ترجمه سعید باستانی، نشر دانش، سال ششم، شماره ۴، ۱۳۶۵.
- ۸- نجفی، ابوالحسن؛ «آیا زبان فارسی در خطر است؟»، نشر دانش، سال سوم، شماره ۲، ۱۳۶۱.
- ۹- نجفی، ابوالحسن؛ «مسئله امانت در ترجمه»، نشر دانش، سال سوم، شماره ۱، ۱۳۶۱.

